



تازگی

ماریا رجینا بریوسکی (گروه فلسفه‌ی دانشگاه میلان ایتالیا)
ترجمه‌ی شهاب‌الدین قناطر

معرفی نویسنده:

ماریا رجینا بریوسکی استاد و پژوهشگر در دانشگاه میلان ایتالیا است. خوانش‌های او بیشتر بر روی پراگماتیسم کلاسیک و فلسفه‌ی فرآیند با توجه ویژه به اندیشه چارلز سندرز پیرس و آلفرد نورث وایتهد، که نخستین تک‌نگاری او به آنها تقدیم شده است، استوار می‌باشد (آفرینندگی میان تجربه و کیهان، کارل آلبر ورلاگ، ۲۰۲۰). وی ویرایش و برگردان کتاب *فرآیند و واقعیت* از آلفرد نورث وایتهد به زبان ایتالیایی (Bompiani, 2019) را انجام داده و مقالات متعددی را در مجلات جمعی و ملی و بین‌المللی (*Topoi, Logic, and Logical Philosophy*, *Transactions of the C.S. Pierce Society*, Blityri, Philosophies) نوشته و منتشر کرده است. او همچنین درباره نویسندگانی مانند هگل، ویلیام جیمز، هانری برگسون، پدیدگرایی‌ی بریتانیا، جان دیویی و موریس مرلوپونتی نوشته و می‌نویسد. نیز او یکی از اعضای منتخب کمیته اجرایی انجمن چارلز سندرز پیرس، هیئت مدیره IPN (شبکه فرآیند بین‌المللی) و هیئت اجرایی *Associazione Pragma* است.

چکیده:

تازگی که به عنوان کیفیت نو بودن تعریف می‌شود، همیشه با طیف گسترده‌ای از پدیده‌ها همراه بوده است که پیش از این هرگز وجود نداشته. این مفهوم به ویژه در زمینه‌های علم، فناوری و هنر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا آنها متقابلاً با یابش، نوآوری و اختراع سروکار دارند. همانطور که آشکار است، این سه رشته متقابلاً اهمیت فرآیندهای نوآورانه را که در هسته اصلی آنها قرار دارد، به اشتراک می‌گذارند. به همین دلیل، پژوهش‌های اصلی در زمینه تازگی، اعم از نظری و تجربی، از قرن بیستم به بعد عمدتاً توسط مطالعات فلسفی و روانشناختی مرتبط با نوآوری انجام شده است. تازگی یکی از معیارهای اساسی نوآوری را نشان می‌دهد. بر این اساس، این مدخل (۱) با یک توصیف کلی و پدیدارشناختی از تازگی آغاز می‌شود، (۲) به ارتباط کنونی مفهوم تازگی اشاره می‌کند، (۳) نیز با ارائه چارچوبی نظری برای درک این مفهوم، بر تاریخچه آن تمرکز می‌کند، (۴) سپس پژوهش‌های تجربی مختلف و مدل‌های شناختی مفهوم تازگی را که تاکنون شرح داده شده است را بررسی کرده و (۵) سرانجام رابطه اساسی بین تازگی و شایند را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

تازگی · نوآفرینی · نافر و کاست‌پذیر · شایش · فرآیند · پیدایش · آفرینندگی

1. Originality.
2. Irreducibility.
3. Emergence.



پدیدارشناسی تازگی

در تجربه این جهانی، ظاهراً تازگی یک پدیده بسیار رایج و گسترده است که در سطوح مختلف زندگی شخصی و اجتماعی ظاهر می‌شود. نمونه‌های زیادی از آن وجود دارد، تا آنجا که مردم اغلب صفت «نو» را برای نشان دادن رخدادها، چیزها، ایده‌ها یا هر چه که پیشاپیش با آن آشنا نبوده‌اند برمی‌گزینند: «یک کتاب نو!»، «یک خانه نو!»، «یک جفت کفش نو!»، «یک کار نو!»، «یک شکوفه نو!»، «یک بچه نو!»، همچنین «یک فرضیه نو!»، «یک شاهکار نو!» و ... در هر مورد، «نو» به این معنی است که شیء زیر نظر، بی‌پیشینه است و این ویژگی هم برای فرآورده‌های «طبیعی» مانند گیاهان، جانوران و امثال آن و هم برای محصولات «فرهنگی» معتبر است، یعنی آنچه از کنش‌های ژرف‌اندیشانه برای تأثیرگذاری دیسه‌ی نو بر برخی مواد پیشینی مانند ساخت فرآورده‌ها، ساختمان‌ها و غیره حاصل می‌شود. در میان فرآورده‌های فرهنگی، تعریف ایده‌های نوین سخت‌تر است، زیرا تعیین اینکه تا چه حد محتوای موجود در ایده‌های نو، کهنه یا کاملاً نو هستند، دشوارتر است. در این موارد «نو» صرفاً به چیزی بی‌پیشینه و نادر اشاره نمی‌کند، بلکه چیزی نوآورده را نیز نشان می‌دهد.

اصطلاح نوآفرینی که به صورت شبه مترادف به کار می‌رود، نشان می‌دهد که تازگی، همراه با تفاوت (جدایش) و گسست مناسب آن از گذشته، در عین حال مستلزم یک نقطه هم‌سنجش، یک بازگشتگاه یا یک دیدگاه ویژه و در نتیجه هنجار است. به طور خلاصه، برای اینکه یک تازگی چنین باشد، باید همیشه از برخی جهات و به کسی مرتبط باشد. به عنوان مثال، در موارد «یک مدل نو (نوآورده) برای توضیح چیزی» یا «یک استراتژی نو (نوآورده) برای حل یک مسئله»، به طور ضمنی این مدل/استراتژی نه تنها قبلاً بیان نشده است، بلکه بطور کامل به کسی در دستیابی به یک هدف آشکار مرتبط است. در غیر این صورت، یک یابش خاص باعث می‌شود که یک یافته نو بیانوسد، اما تنها راه برای تعیین آن یافته به عنوان امر «نو» هم‌سنجی با یافته‌های دیگر است. این را می‌توان یک ویژگی وابسته یا دیدمانگاهانه^۱ از تازگی نامید. و اما این چیزی است که اغلب نادیده گرفته می‌شود، اما می‌توان آن را در همه چیزهای جدید یافت.

ماهیت متناقض تازگی دقیقاً در این دو نقطه متضاد نهفته است: بی‌ماندگی و بی‌پیشینی آن و در عین حال وابستگی و دیدمانگاهانه بودنش. هر تازگی نشان دهنده گسستگی در یک پیوستگی است، و برای این ساختار متناقض، پژوهش‌های تجربی در مورد تازگی هنوز ناچیز است. سرانجام، همانطور که مثال‌ها قبلاً نشان داده‌اند، تازگی معمولاً در نتیجه یک فرآیند یا فرآیندهای چندگانه انگار می‌شود، اما برای آنها صرف نظر از اینکه طبیعی، اجتماعی یا شناختی باشند، فروکاست‌پذیر نیست.

پیوند چندرشته‌ای کنونی

در سطح پژوهش‌های علمی، تازگی به عنوان یک عنصر محوری یا برجسته حداقل در سه زمینه تلقی می‌شود. (۱) بیش از همه، تازگی به گستره‌ی زیبایی‌شناسی، هنر و اکنون «خوانش‌های آفرینندگی» مربوط می‌شود، زیرا به عنوان ویژگی ذاتی آفرینندگی بی‌پنداشته می‌شود که آثار هنری را در درون خود دارند. همانطور که ژیل دلوز تند و تیزانه بیان می‌کند، «تازگی تنها معیار هر اثر هنری است. اگر احساس نمی‌کنید که چیز نوینی دیده‌اید، یا چیز نوینی برای گفتن ندارید، چرا بنویسید، چرا نگاره‌ای را بیسید^۲، چرا فیلمی را بسازید؟» (دلوز ۲۰۰۶، ص ۲۱۷). ارنست بلوخ^۳ حتی بنیادمندانه‌تر، بر پیوند ژرف هوشمندی و تازگی تأکید کرده و پای می‌فشرد که چگونه هر اثر هنری بزرگ «هنوز برجای مانده ... یک اثر به سوی درنگ بعد دیگر، یعنی به سوی محتوای آینده‌ای که هنوز در زمان خود نانبوسیده، کشانده می‌شود» (Bloch 1995, 1, p. 127). علاوه بر این، اهمیت تازگی در هنر و نقش آن در آفرینندگی از دهه ۱۹۶۰ با رشد مداوم تبلیغات و رسانه‌ها برجسته‌تر شده تا جایی که مرزهای آفرینندگی گسترانیده و خوانش‌های مربوط به آن به ویژه در زمینه‌هایی مانند روانشناسی، علوم شناختی و علوم اعصاب پرورده شده‌اند.

1. prespectival.

۲. در زبان پهلوی پیسیدن به معنی "رنگ کردن، نقش زدن، نقاشی کردن" است.

3. Ernst Bloch.



(۲) دوماً، تازگی با فناوری و علم و به طور خاص با پیشرفت علمی همراه است. از همان نخست، اختراعات علمی پیدایش بشر را بر روی زمین مشخص (نگاه کنید به Plessner 2019) و فرگشت بشریت و فناوری را پایدار دانسته‌است. برای اینکه ببینیم چگونه هر دو با هم در درازای زمان می‌گوانند، همین بس است که چنین بدانیم که ناهم‌سائش میان انسان‌های پارینه‌سنگی و نوسنگی بر پایه‌ی اختراعات گوناگون تروندانه‌ی^۱ آنها است.

به طور گسترده‌تر، سراسر تاریخ علم، نیروی تازگی را در پوشش یابش نشان می‌دهد. در هر یابش در تاریخ علوم، چیز نوینی شناساپذیر است، و به همین ترتیب می‌توان آن را در تک تک فرآیندهای پژوهش‌های علمی برگزید. همانطور که توماس کوهن^۲ تأکید کرد، تازگی هسته‌ی هر تغییر الگو (نمونه)، هر دگردش علمی را برمی‌سازد (Kuhn 1996, p. 52). علاوه بر این، در دو قرن گذشته، زیست‌شناسی احتمالاً برانگیزاننده‌ترین علم برای اندیشش درباره تازگی بوده‌است، به ویژه زیست‌شناسی فرگشتی و پس‌زایشی^۳. به طور کلی، اندیشه‌ی فرگشتی چارلز داروین، از همان آغاز، ذهنیت مدرن (غربی) را با چالش مواجه کرد، زیرا اشاره می‌کند که طبیعت از گونه‌ی پایدار و جاودانه نیست. بلکه پویا، و همواره پویاگر و گسترش‌گر است (ر.ک. Mayr 2004؛ Blitz 1992). بر این اساس، هر چه علوم فیزیکی و زیستی درک خود را از این ساختار پویا و باز جهان بهبود بخشند، نظریه پردازان و فیلسوفان علم بیش از پیش بایست که به پرسش‌هایی از این دست بپردازند: "کدام دسته‌بندی‌ها برای توصیف آن تغییرات اساسی نوین که توسط تعداد زیادی از نتایج علمی نشان داده شده‌اند، کارآمدتر هستند؟" "آیا واقعاً می‌توانیم از تازگی بگوییم؟" و "چگونه شایند است چیز نوینی بیانوسد؟" در بخش بعدی نشان خواهیم داد که فلسفه قرن بیستم چگونه به این پرسش‌ها پرداخته‌است.

(۳) سوماً، تازگی یک موضوع مورد علاقه عمومی را برای جوامع کثرت‌گرای در حال توسعه نشان می‌دهد و چالش‌های جدید ناشی از آن (مثلاً، تغییرات آب و هوایی یا پیدایش گوید-۱۹ جدید)، همواره به سنجانه‌ها، رویه‌ها و قوانین جدید نیاز دارد. ساختارهای اجتماعی و سیاسی گذشته، چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح ملی، تحت فشار چالش‌های کنونی پیوسته نیازمند پیرایش و نوآوری‌ها است. همانطور که جووانی مادالنا و فرناندو زالاما پیشنهاد کردند، "شاید به دلیل دوره بحران بین‌المللی، جذابیت آفرینندگی در هر زمینه‌ای چند برابر شود. مطمئناً، وقتی وضعیت موجود دیگر نمی‌تواند شرایط رفاهی را فراهم کند، چیز جدیدی مورد نیاز است" (Maddalena and Zalamea 2013, p. 6).

بنابراین، از یک سو، برجستگی مفهوم تازگی انکارناپذیر است؛ و از سوی دیگر در زمان^۴، کسی که دست به یافتن میزان پیوند می‌زند، آشکار می‌شود که گرفتن ماهیت تازگی، تعریف درست آن و بررسی تحلیلی آن چقدر دشوار است. به همان اندازه که تشخیص آن آسان است، توضیح آن نیز دشوار است. به همین دلیل، تازگی را می‌توان، هم در تجربه روزمره و هم در تعداد زیادی از رشته‌ها، به عنوان «یک مفهوم بایا» و یک مسئله بنیادین» در نظر گرفت (نورث ۲۰۱۳، ص ۵). بر این اساس، پیش از هر چیز بایسته است که تاریخچه این مفهوم را ردیابی کرده و چارچوبی نظری درافکنیم تا در آن دیدمانگاه بتوانیم سرانجام، مفهوم تازگی را بپذیریم.

تاریخچه و چارچوب نظری

واژه "تازگی" (Novelty) – که از واژه فرانسوی nouveauté سرچشمه می‌گیرد – در زبان انگلیسی رایج نیست و اغلب هم استفاده نمی‌شود. اختراع آن کاملاً جدید است و نخستین ثبت مکتوب آن به پیش از قرن چهاردهم باز نمی‌گردد. با این وجود، این صفت به طور گسترده در گردش است، و در این مورد، تقریباً در همه زبان‌های

۱. به معنی "تروندانه"، معادلی برای فن و فن‌آوری.

2. Thomas Kuhn.

3. Epigenetics.

۴. این واژه را معادل as soon as گرفته‌ام چنانکه در شاهنامه آمده است:

بریدند و هم در زمان او بمرد

پر از خون روانش به خسرو سپرد.

5. Indispensable.



هندواروپایی ریشه یکسانی دارد. علاوه بر این، در انگلیسی، مانند بسیاری از زبان‌های دیگر مانند یونان باستان، *new* و *now* از یک ریشه می‌آیند (ر.ک. D'Angour 2011، ص ۱۹)، اما این پیوندِ زمانمندِ مفهومِ تازگی تا اکنون در واپسین بخش این مقاله مشخص خواهد شد.

فراتر از اصطلاحات خاص، متفاوت و زبانی از واژه *novelty*، پذیرش آن به عنوان یک واژه فنی و یک مفهوم نظری در بحث‌های فلسفی و علمی حتی جدیدتر است، زیرا می‌توان آن را میان پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم قرار داد. همچنین در درازای دهه ۱۹۲۰ این واژه موضوع بحث‌های گسترده‌ای بوده است (ر.ک. Brioschi 2020، pp. 175-80). همانطور که استیون شایرو می‌گوید:

مفاهیم [آفرینندگی، تازگی، نوآوری] (یا حداقل این واژگان) امروزه برای ما بسیار آشنا هستند. [. . .] بطوری که اکنون درک این واژگان بعنوان مفاهیمی که گسست ریشه‌ای در تاریخ تفکر غرب ایجاد کرده‌اند بسی دشوار است. در واقع، ارزش‌گذاری دگرگوش و تازگی، که ما امروزه آن را بدیهی می‌دانیم، خود یک تازگی است که منشأ نسبتاً جدیدی دارد. فلسفه از افلاطون تا هایدگر عمدتاً معطوف به یاد (یادآوری) و *aletheia* (نافرآموشش)، خاستگاه‌ها و شالوده‌ها، و به سمت گذشته تا آینده بوده است. (شایرو ۲۰۰۹ ص ۷۰).

پیش از تمرکز بر تاریخ بسیار جوان مفهوم *novelty*، نخست بایسته است دلایل عدم وجود مفهوم «*novelty*» در بحث‌های فرهنگی گذشته‌ی پیش از قرن نوزدهم را بشناسیم. برای تعیین درست آنها، باید تمایز قائل شد. موضوع تازگی (*novelty*) را می‌توان از دو دیدمانگاه گوناگون بررسی کرد: هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی. نخستین بخش به پرسش‌هایی مانند: "آیا چیز جدیدی واقعا وجود دارد؟" و دومین به بخش به پرسش‌هایی مانند: "آیا می‌توان اساساً چیزی را جدید دانست؟" می‌پردازد.

در سطح هستی‌شناختی - و جدای از الهیات مسیحی و جزم‌اندیشانه‌ی *creatio ex nihilo* (آفرینش از هیچ) که برای نخستین بار توسط سنت آگوستین (North 2013, p. 36) مورد حمایت قرار گرفت - از پارمنیدس به بعد، تازگی به صراحت مورد توجه قرار نگرفته است زیرا پذیرفته شده است که هیچ چیز از هیچ ناشی نمی‌شود (*ex nihilo nihil fit*, cf. Mourelatos 1981). زیرا هستی هست و نیستی نیست. این دیدگاه به ویژه مستلزم پنداره‌ای از هستی و کیهان به عنوان یک انگاره‌ی استوار، ایستا و نا-دگرگوش‌پذیر است. در واقع، با توجه به این چارچوب کلی که متافیزیک سنتی از آن برون‌جست، هیچ پرسشی درباره تازگی درافکنده نمی‌شود. در این رویه اندیشگانی، حداکثر جایی که برای گهولش^۲ وجود داشت، صرفاً گونه‌ای از اصلاحات جزئی و سطحی پیکربندی‌های پیشین چیزها بود. روی هم رفته، موضع فلسفه غرب تا قرن نوزدهم در کتاب *جامعه‌ی داود* نمود می‌یابد: «در زیر فروغ خورشید هیچ چیز نو نیست».

در سطح معرفت‌شناختی، به یک معنا، مسئله‌ی تازگی، بر مسئله‌ی همیشگی معرفت دلالت دارد که توسط افلاطون صورت‌بندی شد و به عنوان یکی از پارادوکس‌های منون شناخته می‌شود: "چگونه می‌توانم چیزی را بدانم که قبلاً نمی‌دانستم؟"، یعنی: "چگونه می‌توانم چیز جدیدی بدانم؟" با وجود این، تازگی اساساً تا پایان قرن نوزدهم حذف شده است. همانطور که کارل هازمن با اشاره به آفرینندگی پیشنهاد کرد (Hausman 1975, p. 2-17)، برهان در یک برداشت عقلانی از دانش (و برهان) نهفته است، به طوری که هیچ چیز خارج از مرزهای برهان را نمی‌توان پذیرفت. در این رابطه، فردریش نیچه خاطر نشان کرد که "سوگیری عقلانی ما را مجبور می‌کند وحدت، هویت، ماندگاری، جوهر، علت، مادیت و هستی را اموری مسلم بدانیم" (نیچه ۲۰۰۷، ص ۱۹)، و هر چیزی که فراتر از این دسته‌بندی‌ها باشد محکوم به ظاهری خوانده شدن صرف است. در نتیجه، تازگی - همراه با تفاوت (جدایش)، تغییر (گهولش)، پیش‌آمدها، شوش و غیره - رد شد و به حاشیه‌های فلسفه محدود (دریدا ۱۹۸۶).

۱. واژه‌ای یونانی به معنی "راستی، ناپوشیدنی، حقیقت".

۲. هم معنی با دگرگوش، تغییر، دگرسانی و ...



عامل بنیادینی که تغییر سترگی را در چگونگی اندیشش در پایان قرن نوزدهم درآفرید، تزه‌های فرگشت‌مندان داروین بود که به تازگی و شاید موقعیت نوینی بخشید. از آن زمان، در واقع، جهان طبیعی دیگر نمی‌توانست به‌مانند هشت‌ه‌ای^۲ از جوهرهای ایستا، نادگردش‌پذیر و جاودان بررسی شود، و نیز با آن چارچوب نمی‌شد حقیقت را دریافت (Mayr 2004, p. 26-27). برخی از فیلسوفان با کوشش برای فرادادن یک چارچوب نظری نو، چالش درافکنده شده از سوی داروین را پذیرفتند، که نیز بر اساس آن می‌توان دانش و واقعیت را در پرتو پیوند جدایی‌ناپذیر تازگی، درگردش، شایند و آفرینندگی درنگریست. این موضع فرگشتی در بهترین حالت از سوی پراگماتیسم کلاسیک آمریکایی، کسانی مانند: (چارلز سندرز پیرس^۳، ویلیام جیمز^۴، جان دیویی^۵ و جورج هربرت مید^۶)، آلفرد نورث وایتهد^۷، فردیناند کینینگ اسکات شیلر^۸، پدیدگرایی^۹ بریتانیایی، کسانی مانند: (کانوی لوید مورگان^{۱۰}، ساموئل الکساندر^{۱۱}، چارلی دانبار برود^{۱۲}) در انگلستان و به ویژه از سوی کسی مانند: هنری برگسون^{۱۳} در فرانسه، فراداده شد. برگسون در شاهکار خود *فرگشت آفرینشگر*^{۱۴} (۱۹۰۷) در واقع نخستین کسی بود که توجه را به تازگی جلب کرد و آن را به عنوان یک مسئله راستین، گریزناپذیر و بنیادین فلسفه، هم برای هستی‌شناسی و هم برای دانش درافکند (ر.ک. شیلر ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲).

از زمان انتشار کتاب *فرگشت آفرینشگر*، گزارش‌های یک جهان فرآیندی، که در آن تازگی به‌مانند نتیجه‌ی یک فرآیند^{۱۵} جایگاهی پیدا کرده، اگرچه فروکاست‌پذیر به عناصری که از آنها ناشی می‌شود، نیست، اما در علوم طبیعی تعدادشان در حال افزایش است (ر.ک. نظریه‌های فرگشتی پیدایش). دیویی چنین فرامی‌دهد^{۱۶} که تازگی عبارت است از "پیدایش آمیغ‌های ناگهانی و ناپیش‌بینی‌پذیر" (دیویی ۱۹۲۵، ص ۲۸۱). در علوم انسانی، و به ویژه در فلسفه و روانشناسی، خوانش‌های متعدد به فرآیندهای آفرینشگر و شناختی رو به گسترش نهاد. این خوانش‌ها هم با هدف یافتن منطق مناسبی برای یابش (ر.ک. استدلال ربایشی، پیرس ۱۹۹۲، ۱۹۹۸) و هم بررسی فرآیند آفرینندگی با تمام پیچیدگی‌هایش، بدون محدود کردن آن به کنش دورافتاده یک ذهن یکه و تنها، بلکه دریابش آن به عنوان پدیده‌ای چندلایه که از برهم‌کنش پویای فرد با دیگران و با محیط سرچشمه می‌گیرد، انجام می‌شود. از همان نخست، تازگی استوارانه با آفرینندگی همراه بود. وایتهد، برای نمونه، آفرینندگی را به عنوان «جوهره‌ی تازگی» تعریف می‌کند (Whitehead 1978, p. 21)، و این پیوند بین تازگی و آفرینندگی امروزه از اهمیت بالایی برخوردار است.

۱. از ذرآفریدن به معنی «به وجود آوردن».

۲. به معنی سری، سریال، توالی.

3. Charles Sanders Peirce.

4. William James.

5. John Dewey.

6. George Herbert Mead.

7. Alfred North Whitehead.

8. Ferdinand Canning Scott Schiller.

۹. پدیدگرایی باور به پیدایش است، به ویژه که دربرگیرنده‌ی آگاهی و فلسفه ذهن نیز است. ویژگی یک سازمان در صورتی پدیدار می‌شود که آن ویژگی نتیجه جدیدی از برخی ویژگی‌های دیگر سازمان و برهم‌کنش آنها باشد، در حالی که خود با آنها متفاوت است. در درون فلسفه علم، پدیدگرایی هم در تضاد با تقلیل‌گرایی و هم به موازات آن تحلیل می‌شود.

10. Conwy Lloyd Morgan.

11. Samuel Alexander.

12. Charlie Dunbar Broad.

13. Henri Bergson.

۱۴. این کتاب با نام *تحول اخلاق* در فارسی شناخته شده‌تر است.

۱۵. فرادادن یعنی «شرح دادن».



پژوهش درباره تازگی

پژوهش‌ها درباره تازگی را می‌توان به دو گونه بخش کرد: (الف) بی‌ربط به آفرینندگی، زمانی که شرایط و ویژگی‌های تازگی به خودی خود بررسی می‌شود، و (ب) مربوط به آفرینندگی، زمانی که تازگی به عنوان ویژگی متمایز آفرینندگی در نظر گرفته می‌شود.

نظریه طبقه‌بندی تازگی (NCT) (فورستر و همکاران ۲۰۱۰) متعهد به پیش‌بینی این است که مردم چه زمانی رخدادها را به عنوان امر نو درمی‌یابند و چگونه این رخدادها نو پردازش می‌شوند، بدین ترتیب اندریافت تازگی را به گستردگی یا ناگسترده‌گی چارچوب‌های منشی (ذهنی) در حال استفاده پیوند می‌زند. پژوهش اصلی دیگر، از هر دو گروه (الف) یا (ب)، اگرچه اذعان دارد که تازگی نتیجه‌ای است که از فرآیندهای گوناگون (از صرفاً مادی یا تولیدی، تا هنری، سازمانی و غیره) ناشی می‌شود، اما در واقع تازگی را به نتیجه فرآیندهای شناختی، یعنی به عنوان سازه ذهنی محدود می‌کند. در این زمینه، یکی از روشمندترین برنامه‌های پژوهشی جدا از خوانش‌های درباره آفرینندگی، از اولریش ویت^۱ اقتصاددان می‌آید، که یک مدل شناختی برای تازگی ایجاد کرد و به صراحت تولید آن را از کنش آفرینشگر متمایز کرد (Witt 2009, p. 315). به طور کلی، ویت با اتخاذ یک رویکرد روندی نشان می‌دهد که:

آفریدن مفاهیم نوین شناختی (ایده‌ها، تصورات) شامل دو عملیات است. یکی عملیاتی زایا است که بازآمیغش‌های نوینی از عناصر را می‌سازد. دیگری یک عملیات زندشمندانانه^۲ است که توسط آن بازآمیغش نوین در یک مفهوم تازه در حال پیدایش یا مفهوم کلی‌تر پیشاپیش موجود درهم می‌آمیزد. (Witt 2009, p. 313)

به عقیده ویت، عملیات زایا، که بازآمیغش عناصر بر اساس برخی معیارهای انطباق یا شباهت است، می‌تواند به صورت مکانیکی یا الکترونیکی نندرش یابد^۳ (بیرونی شود)، در حالی که عملیات زندشمندانانه، همیشه به رسانه‌ی منش انسانی نیاز دارد. علاوه بر این، این مدل دو جانبه از یک سو این امکان را فراهم می‌کند که وضعیت معرفتی تازگی را به چارچوب‌های استقرایی عملیات مرتبط کند و از سوی دیگر، بین درجات گوناگون تازگی بطور پیش‌بینی‌وارانه تمایز قائل شود. در نتیجه، تأیید می‌شود که درجه تازگی حداقل است «اگر عملیات زایشی شناخته شده باشد و عملیات زندشمندانانه به این معنا که معنای تمام نتایج احتمالی آن از قبل مشخص باشد، بی‌اهمیت آیدون» (ص ۳۱۸) و زمانی این درجه به حداکثر می‌رسد که «عملیات زایشی نامشخص بوده و هیچ محدودیتی بر نتیجه عملیات زندشمندانانه اعمال نشود» (ص ۳۱۹). این نوع رویکرد غیرمرتبط با آفرینندگی با رویکرد مرتبط با آفرینندگی در این فرض اساسی مشترک است که تولید تازگی، یا به طور کلی فرآیند آفرینشندانانه، «چیزی را از هیچ نمی‌آفریند. حقایق، ایده‌ها، توانایی‌ها، مهارت‌های از پیش موجود را می‌آشکارا، برمی‌گزیند، وامی‌ساماند، درهم می‌آمیزد و درهم می‌شیباند» (کوستلر ۱۹۶۴، ص ۱۲۰).

(ب) در خوانش‌های مرتبط با آفرینندگی، تحقیقات تجربی درباره تازگی به ندرت انجام شده‌است، اگرچه از همان خوانش‌های پیشگام، تازگی به عنوان یک نیاز بایسته‌ی آفرینندگی همراه با هنایش^۴ تعیین شده‌است (از گیلفورد ۱۹۵۰ به بعد، رجوع کنید به رانکو و جیگر ۲۰۱۲، ص ۹۲). نخست، این امر عموماً به دلیل خصلت گریزان و متناقض تازگی است که محصور کردن آن در یک تعریف خطی دشوار است. در این راستا گفتنی است که این امر تا حدودی دارای سرنوشت یکسانی از آفرینندگی است، زیرا تعریف آفرینندگی، به دور از بیان جهانی، به طور پیوسته توسط پیشرفت‌های پژوهشی و رویکردهای متفاوتی که آنها اتخاذ می‌کنند، اصلاح و بازنویسی می‌شود. دوماً، تعداد محدود خوانش‌ها درباره تازگی با یک مسئله‌ی بنیادین در روشمندی توجیه می‌شود. همانطور که رانکو و یوروک به تازگی گفته‌اند، «تازگی می‌تواند اندازه‌گیری را به یک چالش تبدیل کند. اکثر آزمون‌ها و سنج‌ها یک وظیفه را ارائه

1. Ulrich Witt.

۲. از ژند ساختن به معنی "تفسیر".

3. Externalize.

۴. درهم‌شیبانیدن یعنی «مخلوط کردن».

۵. معادلی برای «effectiveness».



داده یا یک پرسش را درمی‌افکنند و پاسخ را با هنجارها یا چشم‌داشت‌ها می‌هم‌سَنجند. وقتی آزمون برای اندازه‌گرفتن نوآوری‌گرایی یا تازگی طراحی شده‌باشد، این امر شایندپذیر نخواهد بود» (Runco and Yoruk 2014, p. 1).

با این وجود، در دهه‌های اخیر، شکوفایی خوانش‌های روان‌شناختی و عصب-شناختی در مورد اندیش و آگرا، و آزمون‌های آفرینندگی مرتبط، توجهی را که به تازگی جلب شده‌است، نیرو بخشیده و مسیرهای نو و متفاوتی برای کندش‌ها و کاوش‌های تازه‌تر را ایجاد کرده‌است. از یک سو، نقش تازگی در آفرینندگی با جزئیات بیشتری روشن شده‌است، و هر دو مطالعه نشان داده‌اند که چگونه تازگی "آفرینندگی و آگرا را درآفریننده، اما آفرینندگی‌ی همگرا را بازداشته" (گیلبارت و همکاران ۲۰۱۳، ص ۲۸۳). از سوی دیگر، کوشش‌های زیادی برای بررسی پیدایش تازگی به‌عنوان چیزی برخاسته از برهم‌کنش میان ابعاد فردی و اجتماعی-فرهنگی انجامیده‌است، زیرا برچسب امر «نو» در پایان هر دو فرآیند قضاوت و سنجش اجتماعی ذکر می‌شود. (ر.ک. Glăveanu and Gillespie 2015, Burns, et al. 2015, Miettinen 2006, Liu 2000). به‌عنوان مثال، در این افق، نقش اساسی محدودیت‌ها در انبوسش تازگی برجسته شده و به‌عنوان یک استراتژی برای درافزایش تازگی مورد آزمایش قرار گرفته‌است (استوکس ۲۰۰۵، ۲۰۰۹). در نهایت، این کنش از یک رویکرد زیست-روانشناختی، یک مدل مفهومی از فرآیند زایش تازگی (NGP) توسعه یافته است. هدف این مدل ارائه فرآیند تازگی به‌عنوان یک کل چنین است:

تمایزات مفهومی آشکار میان جستجوی چیزهای نو و به دنبال آن یافتن یک تازگی و گهولش آن به محصولی دیدنی برای دیگران و در نهایت عملکرد نوآورانه که نشان‌دهنده شناخت اجتماعی است که تولید‌کننده یک تازگی می‌تواند در این دنیا دریافت کند. (Schweizer 2006, p. 167)

بنابراین، این مدل^۱ زایش تازگی را متشکل از سه مرحله فرامی‌نهد: (۱) فرآیند تازگی‌جویی، به دنبال آن (۲) آفرینندگی، که به نوبه خود به دو فرآیند (تازه‌یابی و زایش تازگی) تقسیم می‌شود؛ (۳) در نهایت یک عملکرد نوآورانه که یک فرآورده را به یک محیط اجتماعی معین ارائه می‌کند.

تازگی، شایند، و آفرینندگی

همانطور که توصیف پدیدارشناختی، چارچوب نظری، و تحلیل بر روی تحقیقات تجربی کنونی به طور ضمنی نشان می‌دهد، تازگی یک رابطه‌ی ممتاز با قلمرو شایند دارد. در کل، تازگی نشان‌دهنده آستانه‌ی جایگاهی است که شایند در جهان می‌آندرد^۲. شایند را بدون از بین بردن آن کنش‌مند می‌کند.

از منظر توصیفی، تازگی عبارت است از ناشایندی که شایند می‌شود: «ناشایند» زیرا نمی‌توان آن را بر اساس عناصر پیشینی پیش‌بینی یا پیش‌گویی کرد و «شایند می‌شود» زیرا شایشمندی را می‌تواند^۳ و آشکارگر افق‌های آینده‌ای است که می‌کشایدشان، آن افق‌هایی که تا پیش از آن زمان بسته بودند. تازگی، که به‌عنوان گشایش شایند دریافت می‌شود، در دو سطح متفاوت می‌انبوسد: در برهم‌کنش فرد و محیط (اعم از طبیعی و فرهنگی) و در چهارراه اکنون و آینده.

با توجه به زمانمندی خاص آن، تازگی در واقع آینده‌ای است که اکنون ساخته می‌شود. به این معنا، تازگی همیشه در بعد اکنون است، زیرا ریشه‌شناسی به نوعی هم‌ریشگی اکنون (now) و نو (new) را بررسی می‌کند، اما محدودیت‌های آن را با سوق دادن آنها به آینده فرامی‌گستراند. در عین حال، برای ویژگی «وابستگی» تازگی، که هم در توصیف پدیدارشناختی و هم در تحقیقات تجربی آشکار می‌شود، تازگی گذشته را بازمی‌آفریند. تازگی در زمان اکنون می‌انبوسد، اما دارای نیروی بازشناسنده‌ی گذشته است. بنابراین نه تنها چیزی به‌عنوان چیزی نو در مقایسه با چیزهای کهنه ارزیابی می‌شود، بلکه تازگی این شایند را فراهم می‌کند که عناصر کهنه را نو بینیم، در نتیجه پدیدایی‌های شایندی را که پیش از انبوسش تازگی نهفته بودند، می‌آشکارد. این ویژگی تازگی به راحتی در تاریخ علم آشکار می‌شود، مانند زمانی که یک بابش نو درمی‌انجامد، یا، در تجربه روزانه، زمانی که یک رخداد یا ایده نو ما را وامی‌هد تا وقایع گذشته را بر پایه‌ی تابش پرتویی نو بازنگری و تفسیر کنیم. همانطور که مید می‌گوید، چرتش^۳

۱. اندریدن یعنی «داخل شدن».

۲. واژه «تئاندن» را معادل embody گرفتیم.

۳. رخداد.



تازگی در زمان اکنون، همیشه «به یک تاریخ و یک پیشگویی می‌ترادیسد» (مید ۱۹۳۲، ص ۲۱). به دلیل این رابطه بنیادین میان تازگی و شایند، به آسودگی می‌توان دریافت که شایشمندپذیرترین راه برای پرورش تازگی، ذرافزودن و نیرو بخشیدن به فرآیندهای آفرینندگی است که دیگر نه به عنوان فرآیند فردی، منزوی یا ذهنی (منشی)، بلکه به عنوان برهم‌کنش پویای عوامل گوناگون و ابعاد زمانی دریافت می‌شوند. بر این اساس، تازگی دریایش ما از آینده را نیز افزایش می‌دهد. آینده دیگر ادامه صرف گذشته یا توسعه مکانیکی عناصر پیشینی نیست. نمی‌توان آن را صرفاً از طریق تخیل (انگارش) پیش‌بینی کرد. تخیل (انگارش) احتمالات آینده را می‌انگارد، تازگی آنها را می‌انبوساند.

نتیجه‌گیری

پدیده‌ی تازگی در تجربه معمولی شناخته شده‌است: تشخیصش آسان، و تعریفش سخت است. نقش مهمی در آفرینندگی ایفا می‌کند زیرا عنصر حیاتی همراستا با ارزش خویش را نشان می‌دهد. بر این اساس، تازگی در همه زمینه‌هایی که نوآوری و فرآیندهای آفرینندگی بایسته مانند هنر، علم، فناوری، اقتصاد و سیاست هستند، عاملی محوری است. با این حال، ارتباط تازگی، همراه با بحث نظری در مورد مفاهیم آن، در تاریخ فلسفه کاملاً جدید است. در نتیجه‌ی هنایش تزه‌های فرگشتی داروین بر فلسفه، ارتباط تازگی با آن را می‌توان میان پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم قرار داد. از همان ابتدا، تازگی به عنوان نتیجه یک فرآیند تعریف می‌شد، هرچند فروکاست‌پذیر به آن نیست؛ و دقیقاً در این ایستایی جذب گذشته بود که پیوند ژرف آن با شایند را می‌توان یافت. در دهه‌های گذشته، پژوهش‌ها درباره تازگی - به‌ویژه در روان‌شناسی - کوشیده‌است تا راهبردهایی را برای افزایش نتایج جدید و همچنین مدل‌هایی بیابد که فرآیند فرآوری تازگی را ارائه می‌دهند. به طور کلی، این خوانش‌ها عمدتاً بر پیشنهاد فرآیند تازگی به عنوان بازسامانیدن عناصر پیشینی مانند ایده‌ها یا تجربیات متمرکز شده‌اند، در حالی که پژوهش‌های دقیق‌تر در مورد پیوند تازگی با شایند هنوز کشف نشده‌است. هر چه این پیوند میان تازگی و شایند در آینده بیشتر بررسی شود، نه پیش‌بینی تازگی، بلکه تشویق و افزایش قدرت دگرگونی آن شایشمندپذیرتر خواهد بود.

ارجاعات متقابل

استدلال ربایشی

برگسون، هانری

آفرینندگی

اندیشش واگرا

پیدایش

فراژن‌شناسی

هوشمندی

خیال (انگارش)

اختراع

جورج هربرت مید

دیدمانگاه

آلفرد نورث وایتهد



- Bergson, H. (1907/2013). *Creative evolution*. London: Macmillan.
- Blitz, D. (1992). *Emergent evolution*. Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.
- Bloch, E. (1995). *The principle of hope*. 2 vols. Cambridge: The MIT Press.
- Brioschi, M. R. (2020). *Creativity between experience and cosmos*. Freiburg im Breisgau: Verlag Karl Alber.
- Burns, T. R., Corte, U., & Machado, N. (2015). The sociology of creativity. Part I, II. *Human Systems Management*, 34, 179–199; 263–286.
- D'Angour, A. (2011). *The Greeks and the new*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Deleuze, G. (2006). *Two regimes of madness: Texts and interviews 1975–1995*. New York: Semiotext.
- Derrida, J. (1986). *Margins of philosophy*. Chicago: University of Chicago Press.
- Dewey, J. (1925). *Experience and nature*. London: George Allen & Unwin.
- Förster, J., Marguc, J., & Gillebaart, M. (2010). Novelty categorization theory. *Social and Personality Psychology Compass*, 4, 736–755.
- Gillebaart, M., Förster, J., Rotteveel, M., & Jehle, A. C. M. (2013). Unraveling effects of novelty on creativity. *Creativity Research Journal*, 25(3), 280–285.
- Glăveanu, V. P., & Gillespie, A. (2015). Creativity out of difference: Theorising the semiotic, social and temporal origin of creative acts. In V. P. Glăveanu, A. Gillespie, & J. Valsiner (Eds.), *Rethinking creativity* (pp. 1–16). London: Routledge.
- Guilford. (1950). Creativity. *American Psychologist*, 5, 444–454.
- Hausman, C. R. (1975). *Charles S. Peirce's evolutionary philosophy*. New York: Cambridge University Press.
- Koestler, A. (1964). *The act of creation*. London: Macmillan.
- Kuhn, T. S. (1996). *The structure of scientific revolutions*. Chicago: Chicago University Press.
- Liu, Y.-T. (2000). Creativity or novelty? *Design Studies*, 21, 261–276.
- Maddalena, G., & Zalamea, F. (2013). Introduction. *European Journal of Pragmatism and American Philosophy*, 5(1), 6–8.
- Mayr, E. (2004). *What makes biology unique?* Cambridge: Cambridge University Press.
- Mead, G. H. (1932). *The philosophy of the present*. La Salle: Open Court.
- Miettinen, R. (2006). The sources of novelty: A cultural and systemic view of distributed creativity. *Creativity and Innovation Management*, 15, 173–181.
- Mourelatos, A. P. D. (1981). Pre-Socratic origins of the principle that there are no origins from nothing. *Journal of Philosophy*, 78, 649–665.
- Nietzsche, F. W. (2007). *Twilight of the idols with the Antichrist and Ecce Homo*. Ware: Wordsworth Editions Ltd.
- North, M. (2013). *Novelty: A history of the new*. Chicago/ London: The University of Chicago Press.
- Peirce, C. S. (1992/1998). *The essential Peirce: selected philosophical writings*, 2 vols. Bloomington: Indiana University Press.



- Plessner, H. (2019). *Levels of organic life and the human: An introduction to philosophical anthropology*. New York: Fordham University Press.
- Runco, M. A., & Jaeger, G. J. (2012). The standard definition of creativity. *Creativity Research Journal*, 24(1), 92–96.
- Runco, M. A., & Yoruk, S. (2014). The neuroscience of divergent thinking. *Activitas Nervosa Superior*, 56, 1–16.
- Schiller, F. C. S. (1921–1922). The presidential address. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 22, 1–22.
- Schweizer, T. S. (2006). The psychology of novelty-seeking, creativity and innovation. *Creativity and Innovation Management*, 15, 164–172.
- Shaviro, S. (2009). *Without criteria: Kant, Whitehead, Deleuze and Aesthetics*. Cambridge: The MIT Press.
- Stokes, P. D. (2005). *Creativity from constraints: The psychology of breakthrough*. New York: Springer.
- Stokes, P. D. (2009). Using constraints to create novelty: A case study. *Psychology of Aesthetics, Creativity, and the Arts*, 3(3), 174–180.
- Whitehead, A. N. (1978). *Process and reality*. New York: The Free Press.
- Witt, U. (2009). Propositions about novelty. *Journal of Economic Behavior & Organization*, 70(1–2), 311–320.